فهرست

[مقدمه 2](#_Toc123550594)

[استدراک اول 2](#_Toc123550595)

[نکته تطبیقی 3](#_Toc123550596)

[استدراک دوم 5](#_Toc123550597)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

تاکنون سه وجه و دلیل برای توثیق حسین بن علوان مطرح شد. که هریک از این وجوه گرچه ترجیحی و اشعاری را افاده می‌کرد اما به‌تنهایی هیچ‌کدام قابل‌اعتماد مطلق نبود. قبل از این‌که به دلیل چهارم بپردازیم یکی دو نکته را استدراک می‌کنیم.

# استدراک اول

نسبت بین کلام نجاشی و کلام ابن عقده طبق نقل علامه هست. استدراک در ذیل دلیل اول یا دلیل دوم می‌گنجد و می‌تواند در دلیل اول جز تجمیع شواهد آقای خویی هم قرار گیرد در دلیل اول که گفتیم شواهدی داریم که توثیق به حسین برمی‌گردد و شواهدی داریم که توثیق به حسن برمی‌گردد و در هرکدام شواهد متعددی را می‌توانیم برشماریم. اگر کسی این نسبت دو سخن نجاشی و ابن عقده را جز شواهد ترجیح رجوع ثقه به حسین قرار دهد با این بیان که عرض می‌کنیم. این استدراکی است در ادله سابق که هم به دلیل اول می‌تواند برگردد و هم به دلیل دوم که نسبت این دو سخن به اشعار یا دلالت این مسئله بر ترجیح یکی از دو احتمالی است که مطرح شد. همان‌طور که ملاحظه کردید طبق نقل علامه ابن عقده فرمود ان الحسن کان اوثق من اخیه و احمد عند اصحابنا و مرحوم نجاشی فرمود کوفیٌ عامیٌ و اخه الحسن یکنا أبا محمد ثقة رویا عن ابی عبدلله و لیس للحسن کتابٌ تا جایی که فرمود والحسن اخص بنا و اولی. این دو فراز از دو شخصیت است که جدا جدا که بررسی کنیم معانی دارد و احتمالاتی دارد که در بحث‌های قبل ملاحظه کردید اما ممکن است کسی این دو را به هم ربط دهد. دو سخن وقتی از دو متکلم صادر شود دو سخن متفاوت است و به‌سادگی نمی‌توان گفت این ناظر بر آن است ولی با قرائنی می‌توان گفت این ناظر بر آن است. این نکته یک کبری کلی است که دو سخن از دو گویند یا نویسنده و متکلم علی‌القاعده به هم ربطی ندارد یکی در جای خود حرفی زده و دیگری هم در جای خود حرفی زده است و حتی اگر در یک موضوع هم باشد اصل اولی این است که این سخن‌ها به هم ربطی ندارد ولی این قانون به‌عنوان اصل اولیه خیلی استثنا دارد یعنی کلام یکی بر کلام دیگری قرینه می‌شود. نمونه‌های واضح آن در کلام ائمه هدی علیه‌السلام است که چون داریم نورٌ واحد پس روایتی از یک امام قرینه بر روایت دیگر می‌شود و مخصص و مقید می‌شود و قرینه بر مجازیت کلام امام دیگر می‌شود و الی ماشاءالله از انواع قرینیتی که میان کلمات دو امام داریم حتی با فاصله یک قرن. یا در جایی که کلامی مفسر کلام دیگر است مثل لمعه و شرح لمعه فی‌الجمله قرینیتی پیدا می‌شود یا این‌که به شکل شرح نیست ولی معلوم است که این فرد کلام او را نقد می‌کند و نسبت به آن حرف میزند و گاهی ازیک‌طرف یا گاهی از دو طرف قرینیت ایجاد می‌شود فی‌الجمله. ولی اصل این است که هر گوینده‌ای مسئول کلام خود است و قرینه گرفتن کلام یکی بر کلام دیگری طبق قاعده اولیه و علی‌الاصول نیست ولی الی ماشاءالله ما شواهد و قرائنی داریم که کلمات متکلمین از هم جدا نسبت به هم قرینه می‌شود و می‌تواند منشأ تفسیر یکی از آن‌ها بشود یا فراتر از تفسیر، تقیید باشد. سؤال و جواب‌ها هم در این قالب قرار می‌گیرد. این‌که همه ائمه نور واحدند یا اینکه کلام آن‌ها شرح و تفسیری است بر قرآن یا در مواردی که کلامی شرحی بر کلام دیگر است یا در جایی که تعلیقه است یا در جایی که از قبیل سؤال و جواب است، این‌ها حالات متعددی است که عارض می‌شود و سخنان متکلم جدا از هم را پیوندی می‌دهد و این پیوند منشأ قرینیت کلام دیگر می‌شود بنابراین گرچه ابتدائاً میگوییم هر کلامی از هر متکلمی مربوط به گوینده خودش است اما حالات متعددی عارض می‌شود که سخنان متفاوت از دو متکلم را مطابقت قرار می‌دهد و قرینیت پیدا می‌شود این یک کبری کلی است که شاید در اصول بشود مقداری این را بسط داد. کلی مسئله این است که اصل بر عدم است ولی احوال متعدد این‌ها را به هم ربط می‌دهد و تأثر متقابل میان دلالات و ظهورات و اشعارات آن‌ها می‌شود.

## نکته تطبیقی

تقدم و تأخر این دو کلام واضح است و کلام ابن عقده زیدی جارودی بنابر مشهور وفاتش 333 است و مرحوم نجاشی برای قرن 405 است و مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ دو استوانه دانش رجال ما هستند متأخر از ابن عقده هستند و افزون بر این ابن عقده از استوانه‌ها و ارکان اولیه رجال شیعه است همان‌طور که در کتب ملاحظه کردید. کتاب رجال ابن عقده کتاب بسیار مهمی بوده است و اولین طبقه از رجال ما ابن عقده در آن قرار دارد و کتاب او هم کتابی است که مرحوم شیخ می‌فرماید من این کتاب را گرفتم و به آن چیزی افزودم چون در کتاب ابن عقده چهار هزار راوی از ابن عقده ذکرشده و برای هرکدام هم روایتی به‌عنوان نمونه نقل‌شده است و همین کافی است برای این‌که شخصیتی در رتبه اول نام‌آوران شیعی باشد با این عظمت و گسترش تا جایی که مورد اعتماد شیخ و طبعاً نجاشی قرارگرفته است که از آن‌ها نقل می‌شود درجاهای مختلف و کتابش هم کتاب رایج و متداولی بوده است در حدی که احتمال این‌که در دست مرحوم علامه بوده است احتمال قوی است.

بنابراین اولاً نجاشی بعد از ابن عقده است و ثانیاً عظمت ابن عقده در حدی است که از ارکان رجال شیعه است و بر اساس این‌ها به‌احتمال بسیار قوی در حد اطمینان سخنان نجاشی و شیخ در امام صادق قاعدتاً ناظر به کلام ابن عقده است و این از مواردی می‌شود که در استثنا قاعده کبروی اول بحث کردیم. قاعده این بود که کلام متکلمین متعدد به هم ربطی ندارد ولی در احوال ویژه می‌تواند این‌ها به هم گره بخورد نه در کلام متکلم واحد بلکه قرینیت بین کلام‌ها از متکلمین متعدد و در اینجا بعید نیست که از استثنائات باشد چون ابن عقده از افراد معمولی نیست و شخصیت شناخته‌شده است و دارای کتاب بسیار مهم است تا جایی که شیخ می‌فرماید در اصحاب امام صادق من از آن استفاده کرده‌ام و چیزهایی هم به آن افزوده‌ام. این‌ها نشان‌دهنده این است که در کلام شیخ و کلام نجاشی به آن نگاهی وجود دارد پس این دو کلام از هم جدا نیست و می‌تواند باهم نسبتی داشته باشد. این نتیجه این بحث است. بنابراین ما کبرایی بحث کردیم که کلمات متعدد به هم ربطی ندارد الا در شرایط خاص و صغری هم این است که کلام ابن عقده و نجاشی دو کلام بی‌ربط است یا در مواردی است که به هم ربط دارد که با توجه به قرائنی که گفتیم این‌ها به‌احتمال‌زیاد به هم ربط دارد ضمن این‌که این اولی و اخص به‌طور خاصی شواهدی دارد که این‌ها به هم ربط دارد و این‌طور نیست که نجاشی بدون کلام ابن عقده این را بگوید هم قواعد کلی اقتضا می‌کند که این‌ها به هم ربط داشته باشد هم‌متن کلمات نشان‌دهنده این است که کلام نجاشی ناظر به کلام ابن عقده است.

پس تا اینجا فتحصل مما ذکرنا این‌که به‌ احتمال قوی بر اساس کبری کلی و هم بر اساس شواهدی که در متون در مورد حسن و حسین است کلام نجاشی و ابن عقده بی‌ربط به هم نیست بلکه متأخر ناظر به متقدم است.

اگر این را پذیرفتیم و نتیجه را موردقبول قراردادیم وارد تطبیق این مسئله در متن شویم. ابن عقده طبق نقل علامه فرموده است که: إن الحسن کان أوثق مِن أخیه و أحمدهُ عند أصحابنا، تعبیر عقده متمرکز بر روی وثاقت و محمودیت است که وثاقت بیشتر به خبر می‌خورد و احمد بیشتر به شخصیت اعتقادی یا اخلاقی می‌خورد. اما کلام مرحوم نجاشی که گفتیم علی‌القاعده ربطی با آن دارد این است که: والحسن اخصُ بنا و اولی، در این دو احتمال وجود دارد احتمالی که تقویت شد این بود که اخص و اولی ربطی به وثاقت ندارد و اخص یعنی نسبتش به شیعه بیشتر است و این نسبت هم بعد معرفتی دارد که ازلحاظ اعتقادات به ما نزدیک‌تر است و هم می‌تواند بعد عاطفی باشد که یعنی ارتباطش با شیعه خوب بوده است که هردو هم درست است و طبق احتمال اول اخص و بنا این است که ازلحاظ اعتقادی به ما نزدیک‌تر است و احتمال دوم که مدلول التزامی هم در آن هست اخص و اولی یعنی شأن و منزلت بالاتری دارد، مخصوصاً أولی آمده است قید بنا هم دارد و ظهور مطابقی هم همان مسائل اعتقادی است ولی گویا یک دلالت التزامی دارد بر این‌که جایگاه بهتری دارد و این‌که در کتاب رجالش مرحوم نجاشی این را می‌گوید علی‌القاعده مربوط به بحث‌های وثاقت است و این‌که ناظر به کلام ابن عقده است و این‌که قبل از این هم برای یکی از آن‌ها ثقه را آورده است و اینکه هدف نجاشی و شخصیت رجالی قدح و مدح و توثیق خبری است و این‌که این کلام علی‌القاعده ناظر به آن‌هم هست. این‌ها را که کنار هم بگذاریم اخص و اولویت او با ما از چند جهت است یکی اعتقادی است ویکی عاطفی است و یکی هم اینکه می‌تواند گوینده کلام ما باشد یا مدلول مطابقی را تعمیم می‌دهیم و میگوییم اخص و اولی دایره وسیعی دارد که وثاقت آن را می‌گیرد یا این‌که مدلول التزامی آن قوی است چون اول گفته است ثقةٌ و بعد ناظر به کلام ابن عقده است پس وثوق مطلق این دو معقول است ولی یکی بهتر از دیگری است و تقریباً استظهار اوثقیت مطلقه‌ای که در کلام ابن عقده وجود داشت و تا حدی هم قابل‌اعتماد بود ولی به حد ظهور نمی‌رسد ولی ترجیح دارد این هم همان را می‌گوید، بنابراین اگر کسی این را بپذیرد وزن این‌که هردو ثقه باشد خیلی بالا می‌رود. همان کان من اوثق اخیه بالا می‌برد و قرینه بر این می‌شود که اوثق وثاقت مطلقه است، حتی ثقة مرحوم نجاشی هم می‌تواند قرینه شود بر این‌که اوثق وثاقت مطلقه بوده است نه وثاقت تقدیری، و از دو طرف قرینیتی پیدا می‌شود یعنی کلام نجاشی قرینه می‌شود که برداشت وثاقت مطلقه از افعل تفضیل است نه وثاقت نسبی و تقدیری آن قوی‌تر است. این راهی است که می‌شود به‌عنوان شاهد قوی آورد که این دو کلام در کنار هم وثاقت مطلقه هردو را می‌رساند.

این بیان‌ هم گرچه از بیان‌ها دیگر قوی‌تر است ولی به‌هرحال این‌طور نیست اگر این بیان به‌تنهایی بود ما می‌توانستیم به آن اعتماد کنیم درعین‌حال احتمال مخالف در کلام ابن عقده و کلام نجاشی وجود دارد ولی این تقریر نسبتاً قوی است.

بنابراین تقریر این بود که اگر ما بودیم و هر کلام جدا از هم می‌دیدیم هرکدام مواجه با اشکالات عدیده و تکافؤ شواهد بود و انتخاب یکی از دو راه دشوار بود اما با مقدمه‌ای که ذکر شد که گاهی دو کلام از هم جدا به هم نزدیک می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند طبق قانون اصولی که عرض کردیم و اینجا هم مصداق آن هست و این دو کلام را به هم ربط می‌دهیم و نکات دیگری هم به آن می‌افزاییم بعد به این نتیجه که اشاره شد می‌رسیم.

البته اگر گفتیم اخص و اولویت گوشه چشمی بر وثاقت روشن می‌شود که ثقه به حسین می‌خورد همان‌که آقای خویی می‌گفتند. وزن استفاده توثیق از این دو کلام من‌حیث‌المجموع می‌تواند این را تقویت کند.

سؤال: اگر دو کلام نباشد کلام نجاشی عیناً کلام ابن عقده باشد منتها با تقیید.

جواب: این اگر باشد که خیلی بهتر است. این‌که ایشان می‌فرمایند چرا کلمات متفاوت است تعدد و تفنن در تعبیر هم محتمل است و تعبیر فاصله‌اش زیاد است و نمی‌شود این احتمال را به‌عنوان ظهور پذیرفت چون رواج دارد بدون این‌که دقت کنند می‌تواند تا حدی تأیید کند البته به‌تنهایی تفنن ندارد و هرکدام با دقت واژگان خود را برگزیده است.

سؤال: باید هم‌وزن باشد که ...

جواب: این نکته‌ای که ایشان میگویند تقویت می‌کند که اولی و اخص مفهوم عامی است که آن را هم می‌گیرد و تفنن در تعبیر است که آن را هم در برمی‌گیرد این هم یک احتمال است اما این بیانی که ما عرض می‌کنیم وزن بحث را بالا می‌برد مع‌ذلک هیچ‌کدام از این‌ها به‌تنهایی نمی‌تواند اطمینانی ایجاد کند.

این یک استدراک بود برای شواهد قوی در ترجیح این‌که توثیق حسین بن علوان را ارتباط میان دو کلام قراردادیم بابیان دو مقدمه. ضمناً اینجا تأکید شد که اصل قانون کلمات پراکنده از متکلمان متعدد چه نسبتی باهم دارند بحث اصولی خوبی است که می‌شود درجاهایی آن را مطرح کرد و اثرهای متعددی دارد.

# استدراک دوم

این بحث دقیقی است که اگر ما میان دو احتمال رجوع ثقه به حسین و حسن قائل به توقف شدیم کما اینکه فی حد نفسه این را ترجیح می‌دادیم و می‌گفتیم نه شواهدی که می‌گوید حسین ثقةٌ تام است و نه شواهدی که به حسن برمی‌گردد تام است. اگر گفتیم امر دایر بین بازگشت به حسین یا حسن است و هیچ مطلب دیگری را هم مدنظر قرار ندادیم و به این نتیجه رسیدیم که در اینجا علم اجمالی به توثیق احد هما داریم بدون این‌که بتوانیم تعیین کنیم و نقطه اعتمادی برسیم که توثیق از آن حسن است یا حسین است و اوثق و اخص هم نمی‌تواند گره‌ای را باز کند نتیجه این تردید این است که ما علم اجمالی داریم چون یک ثقةٌ قوی داریم که در کتب رجالی و ابواب مختلف آمده است و کاملاً گره‌گشا است و اینجا هم این کلمه را داریم اما نمی‌دانیم به حسن برمی‌گردد یا حسین پس علم اجمالی است. این علم اجمالی بی‌خاصیتی است چون در مورد دو نفر است که یک‌طرف مورد ابتلا نیست یا این‌که می‌شود فرض کرد این علم اجمالی تنجیزی داشته باشد؟ در مقام فرض میگوییم می‌شود، بعید است که در اخبار حسین و حسن مصداقی پیدا کند البته حسین حدود صد روایت دارد و یکی است عهد مالک اشتر است و روایات دیگری هم دارد که مهم است روایتی که راجع به فارس دارد که حضرت فرمود شما با قوم فارس بر تنزیل جهاد می‌کنید و روزگاری می‌رسد که آن‌ها با شما بر تأویل قرآن جهاد می‌کنند. این روایتی است که قوم فارس قومی هستند که شما با آن‌ها می‌جنگید بر سر تنزیل قرآن ولی روزگاری می‌رسد که آن‌ها با شما می‌جنگند بر سر تأویل قرآن. اما حسن بن علوان ظاهراً روایت کمتری دارد. این علم اجمالی در کجا می‌تواند اثر داشته باشد؟

یکی این‌که در یک موضوعی و یکجایی این دو در روایت مطلبی بگویند به این شکل که مثلاً در خبری که در سند آن حسین بن علوان است بگوید جلسه استراحت در نماز واجب است و خبری هم حسن بگوید قنوت در نماز واجب است حالا کسی که می‌خواهد نماز بخواند علم اجمالی دارد که یا این واجب است یا آن عمل و راهی هم برای انحلال علم اجمالی نیست این یک مصداق است که اگر این چیز پیدا شود باید عمل کرد. یا در دو عمل که یکی می‌گوید دعا عند هلال واجب است و یکی می‌گوید جلسه استراحت واجب است اینجا هم علم اجمالی تولید می‌شود و علم اجمالی هم راه‌های انحلال تفصیلی یا انحلال حقیقی و تعبدی تأثیر ندارد بنابراین باید توجه داشته باشید که فرض دارد که این علم اجمالی تأثیرگذار باشد منتها چون حسن کم روایت است این فرض شاید مصداقی پیدا نکند.

سؤال: علم اجمالی نمی‌شود کلام نجاشی وثاقت حسن را قطعاً می‌رساند

جواب: فرض کردیم. با دقت عرض کردم اگر یکی توثیق قطعی پیدا کند دیگری مشکوک می‌شود علم اجمالی منحل می‌شود فرض گرفتیم که در تردید باقی ماندیم و این اثر می‌گذارد ولی بعید است که مصداقی داشته باشد و باید در طرف حسن که روایت کم است باید دقتی کرد در روایات حسین می‌شود چون خود عهد مالک اشتر می‌توان خیلی چیزها درآورد و باید الزامی باشد.

سؤال: پیدا کردن یک روایت در مجموعه روایات حسن و حسین که حکم الزامی باشد کار ساده‌ای باشد

جواب: حسن ظاهراً چیزی ندارد ولی قاعده‌اش این بود که عرض کردم که اگر گفتیم در توثیق ما قدر متیقنی نداریم و قائل شدیم به توثیق این یا آن و علم اجمالی که قطعاً یکی ثقه است که این را داریم، اگر این‌ها را پذیرفتیم و به سراغ روایات این‌ها رفتیم و دو حکم الزامی در روایات این‌ها بود در آنجا جای احتیاط است و انحلال هم نمی‌شود.